

نام: ریچارد برنسون چینی
سمت: معاون بوش پسر در دوران ریاست جمهوری
سال تولد: ۱۹۴۱
جانشین: جو بایدن

Dick Cheney



دیک چینی از اصلی ترین چهره های شعله ور شدن آتش جنگ در عراق

رام نشدن مرد سرکش

«مشکل اینجاست که خدا ذخیره نفت را در کشورهایی که حکومت دموکراتیک دارند و از منافع ایالات متحده حمایت می کنند قرار نداده است.» همین جمله برای شناختن مردی که تمام سلول های بدنش از جنگ حرف می زند کافی است. مردی که فکری جز حمله بی مورد به این و آن ندارد و نفس نمی کشد مگر برای غارت دارایی کشورهای دیگر. ریچارد بروس دیک چینی در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۱ به دنیا آمد. پدرش کارمند وزارت کشاورزی و مادرش ستاره سافت بال دهه ۳۰ آمریکا بود. ریچارد با نقل مکان خانواده اش از شهر لینکلن نبراسکا به کاسپر ایالت وایومینگ تحصیلاتش را تا فوق لیسانس در رشته علوم سیاسی ادامه داد. در نوامبر سال ۱۹۶۳ به خاطر رانندگی در حال مستی برای دومین بار دستگیر شد. این اتفاق باعث شد او از اشتباهات گذشته اش درس بگیرد و در راه درست حرکت کند. گرچه، کاش در همان راه غلطش باقی می ماند! چینی در سال ۱۹۶۴ با لین وینسنت از دواج کرد و صاحب دو دختر به نام های الیزابت و ماری شد. تولد فرزندان و ۲۶ ساله شدن چینی به او کمک کرد از خدمت سربازی که پنج بار در زمان جنگ ویتنام از آن فرار کرده بود معاف شود.

پای چینی به دنیای سیاست از دوران ریاست جمهوری ریچارد نیکسون باز شد. او آن موقع یک مشاور ساده بود، ولی وقتی دونالد رامسفلد به سمت وزارت دفاع کابینه جerald فورد رسید او هم از پله های ترقی بالا رفت و شد مشاور وزیر. این آشنایی سیاسی موتور جنگ طلبی های آمریکا را روشن کرد. چینی ذاتا اهل دعوا بود و می خواست همه را برای جنگ و لشکر کشی متقاعد کند. می خواست کاری کند آمریکا بتواند بقیه هر کس را هر وقت هر جای دنیا خواهد بگیرد. برای همین با رامسفلد تصمیم گرفتند کلیشه های سیاست خارجی آمریکا را با فکرهای شیطانی شان عوض کنند. البته مواعی هم سر راه چنین تغییرات اساسی ای وجود داشت: هنری کیسینجر، قانون منع استفاده از تسلیحات، مذاکره با شوروی در مورد خلع سلاح و دوستی با چین.

چینی و رامسفلد به این نتیجه رسیدند سازمان مرکزی اطلاعات جاسوسی آمریکا (سیا) راه حل این مشکل است، چون کارشناسان سیا پیش از دست زدن به هر کاری، به خصوص جنگ،

معمولاً اول آن را خوب بررسی می کردند. آنها به سران سیا سر کوفت می زدند که چرا به فکر امنیت ملی آمریکا نیستند. «تکنده می خواهید دست روی دست بگذارید تا به ما حمله کنند!» بهانه اصلی شان هم لشکر کشی شوروی بود؛ کاری که ابر قدرت شرق هرگز در پی آن نبود. چینی که از دوستش بی کله تر بود بالاخره در سال ۱۹۷۶ افرادی مثل ریچارد پایپس، استاد دانشگاه هاروارد، دانیل گراهام، نظامی باز نشسته، پل ولفوویتس و چند تندروی دیگر را وارد هسته مرکزی سیا کرد. او نام تیم جدید را «گروه B» گذاشت تا تفاوتش با تحلیلگران قبلی سیا (گروه A) معلوم باشد. ویلیام کالسی، رئیس سیا، دائم به بوش پدر هشدار می داد که این ها می خواهند همه چیز را در جهت اهداف سیاسی شان پیش ببرند، ولی بوش قبول نمی کرد. با شروع جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، چینی در پست وزارت دفاع آن قدر به عربستان رفت تا بالاخره توانست رضایت فهد را برای تأسیس پایگاه های نظامی و زدن ضربه کاری به صدام بگیرد. با عقب نشینی صدام از کویت، بوش پدر به چینی «مدال آزادی» داد.

با فرارسیدن روزهای پایانی دوره ریاست جمهوری بوش پدر، چینی با کمک رامسفلد و مشاورانشان لوییسی لیبی و ولفوویتس، طرحی را به نام «راهنمای برنامہ ریزی دفاعی» ریخت که هدفش معرفی جهان تک قطبی به رهبری آمریکا بود. بر اساس این طرح که پس از فروپاشی شوروی آماده شد آمریکا اجازه داشت به هر کشوری که فکر می کرد سلاح کشتار جمعی دارد یا تولید می کند حمله کند، بدون اینکه لازم باشد راجع به قانون منع استفاده از تسلیحات کوچک ترین نگرانی به خود راه بدهد.

با روی کار آمدن بیل کلینتون، چینی می دانست در کابینه جایی ندارد؛ برای همین تصمیم گرفت از دنیای سیاست فاصله بگیرد. البته خیلی هم برایش بد نشد، چون یک جای دنج برای خودش دست و پا کرد: هالی برتون؛ یک شرکت خدماتی در مناطق نفتی که مقرش در هیستون تگزاس بود و سالانه میلیارد دلار سود به جیب می زد. شهرت چینی سبب شد او یک شبیه روی صندلی ریاست بنشیند.

گروه B چینی که در سال ۱۹۹۷ «پروژه قرن جدید آمریکایی» را با هدف بیشتر کردن سیطره نو محافظه کاران بر امور جهان راه انداخته بود، در سال ۱۹۹۸ گزارشی را تنظیم کرد که به آمریکا می هادر مورد خطر موشک های بالستیک هشدار می داد. تحلیلگران سیا باز هم احساس خطر کردند. خون خورشان را می خورد، ولی جرأت حرف زدن نداشتند. جرج تنت، رئیس جدید سیا هم اول می خواست جلوی این سد بایستد، ولی خیلی زود هم رنگ جماعت شد و با گذشتن اطلاعات جاسوسی سیا از صافی سیاست موافقت کرد.

وقتی جرج بوش کوچک وارد رقابت های انتخاباتی سال ۲۰۰۰ شد، چینی را وسوسه کرد به جبهه جمهوری خواهان بپیوندد. او که مدتی از صحنه سیاست دور شده بود فرصت را غنیمت شمرد و در ۲۰ جولای همان سال با گرفتن ۳۶ میلیون دلار حقوق، از ریاست هالی برتون کناره گیری کرد؛ البته به صورت ظاهری! با رئیس جمهور شدن بوش پسر روز موعود چینی فرار سید، چون او می توانست نقشه های عقب افتاده اش را که مدت ها خاک می خورد دند دوباره روی میز کارش بگذارد. حملات یازده سپتامبر بهانه ای خوب برای تحقق این نقشه ها بود. چینی که تا چند روز پس از این حادثه غیبش زده بود بالاخره از مخفی گاهش بیرون آمد و تصمیم گرفت ذهن بوش را برای «جنگ با ترور» آماده کند.

پروژه استارت خورد. او حوادث یازده سپتامبر را به القاعده ربط می داد و بعد بن لادن را دوست صدام معرفی می کرد، در سخنرانی هایش دائمی

در آستانه جنگ عراق، چینی واحدی به نام «دفتر بر نامه های ویژه» راه انداخت، تا زمینه را برای حمله به صدام آماده کند



در مورد سلاح های کشتار جمعی صدام هشدار می داد و تحلیل های سیا را زیر سؤال می برد. در آستانه جنگ عراق، چینی واحدی به نام «دفتر بر نامه های ویژه» راه اندازی کرد تا زمینه را برای حمله به صدام آماده کند. دروغ های چینی و دستیارانش به جایی رسید که گفتند نیجر به صدام اورانیوم داده است! همین اطلاعات ساختگی و بی اساس بود که باعث شد بوش، رامسفلد و رایس به همه شهر و ندانشان هشدار دهند اگر معطل کنیم، ابر هسته ای قارچ شکلی آسمان آمریکا را آسپاه می کند. خیال باقی ها کار را به جایی رساند که بوش همه این تحلیل های مسخره را در سخنرانی معروفش در کنگره (ژانویه ۲۰۰۳) جاداد. حرف های بوش در این سخنرانی و داستانی که پا اول در سازمان ملل برای اعضای شورای امنیت سر هم کرد باعث شد همه بانواخته شدن سمفونی جنگ موافقت کنند.

با پایان گرفتن تهاجم به عراق و اشغال آن، معرفت چینی گل کرد. او به فکر افتاد تا دست دوستانش در هالی برتون را بگیرد و به عراق بیورد تا از سفره ای که پهن بود آنها هم به نوبی برسند. هالی برتون با تجهیز آتش به عراق آمد تا به اسم تعیین میزان نفت خام و راه اندازی چاه ها، ثروت عظیم مردم محروم این کشور را به آنها برگرداند، ولی معلوم شد که این دقیقاً تنها کاری است که برایش به خاور میانه نیامده است. مدت زیادی نگذشت که برده ها کنار رفت و رسوایی های هالی برتون شد تیتیر یک روز نامه ها. عنوان یکی از کاریکاتور ها این بود: «هالی بابا و چهل دزد!» هالی برتون نفت عراق را می دزدید و به خارج صادر می کرد. این کار جدای از محدود کردن بازار بین المللی عراق و از کار انداختن بعضی از چاه های نفت این کشور بود؛ خیانتی که سالانه ۸ میلیارد دلار به عراق ضرر می زد. ریشه ۲،۴ میلیارد دلاری به یک مقام نیجریه ای برای رسیدن به معامله ای پرسود و مواردی بشمار حساب سازی و فساد در هالی برتون، همه را به یاد برنده شرکت KBR، یکی از شرکت های فرعی هالی برتون در زمان لیندن جانسون انداخت که به بهانه ساخت فرودگاه، پایگاه و بیمارستان برای نیروی دریایی آمریکا در ویتنام، موفق به بستن قرارداد های ۳۸۰ میلیون دلاری شد.

جنایت های هالی برتون تمامی نداشت. خیلی زود فاش شد که این شرکت غیر نظامی ها را از اننده کامیون هایش می کند و از پر خطر ترین مناطق عراق (Kill Zone) که امکان حمله شورشی هادر آنها بالاست می گذراند تا اگر هم آسیبی بوده به آن بیچاره ها برسد نه نظامیان. کار های غیر قانونی شرکت به جایی رسید که اعتبار پنتاگون به خاطر نظارت نداشتن روی این پروژه ها شدیداً زیر سؤال رفت. بناتین گرین هاوس، مسئول بخش قراردادهای یگان مهندسی ارتش آمریکا، در ۲۷ ژوئن ۲۰۰۵ از کلاهداری متعدد در قراردادهای هالی برتون پرده برداشت: «قراردادهای هالی برتون چنان افشاح است که من در تمام دوران حرفه ای کاری ام نمونه آنها را ندیده ام». از حرف های گرین هاوس در جلسه عمومی حزب دموکرات دو ماه نگذشته بود که هالی برتون انتقامش را از او گرفت: این زن متعهد از سمتش برکنار شد تا دیگر «مثل زرافه گردش را دراز نکند» و به کارهایی که به او مربوط نمی شود سرک بکشد!

زندگی چینی با سؤال های بی پاسخ زیادی همراه است؛ چراهایی که همگی یک نکته مشترک دارند: کشتن انسان های بی گناه برای رسیدن به سود بیشتر. حالا هم روزهای به اصطلاح باشکوهش به پاییز رسید، طوری که در پیروی باید مشخصه دست مجریان شوهای تلویزیونی آمریکا شود؛ عاقبتی که شاید تلخی اش را حالا درک کند. ■

چینی که از دوستش بوشی کله تر بود بالاخره در سال ۱۹۷۶ افرادی مثل ریچارد پایپس، استاد دانشگاه هاروارد، دانیل گراهام، نظامی باز نشسته، پل ولفوویتس و چند تندروی دیگر را وارد هسته مرکزی سیا کرد. او نام تیم جدید را «گروه B» گذاشت تا تفاوتش با تحلیلگران قبلی سیا (گروه A) معلوم باشد

